

نه هنوز انسان / نه ديگر عروسک عنوانی است برای بازخوانی انتقادی داستان پینوکیو؛ روایتی از انسانی که میان اطاعت و خیال، نظم‌های تحمیل‌شده و تمنای فردی در تعلیق است. این پروژه دعوتی است به بازاندیشی در «واقعی‌شدن»؛ فرایندی که نه پایان و نه نسخه‌ای نهایی دارد.

آثار پیش‌رو، در قالبی تجربه‌محور، از زیستی ناپایدار، سیال و همواره در تنش با ساختارهای روانی، اجتماعی و سیاسی، از کشمکش‌های شکل‌گیری هویت می‌گویند. اینجا، واقعی‌شدن نه یک مقصد، که امکانی برای زیستن در پرسش است؛ در پافشاری بر تردید، خیال و امکان بودن. در میانه‌ی این تعلیق، تخیل نه ابزار فرار، که نیرویی برهم‌زننده و احیاگر است؛ توان برساختن امکانی دیگر در دل ساختارهای تثبیت‌شده. در جهانی که «واقعی‌شدن» به‌معنای پذیرش نظم موجود تعریف شده، تخیل همان بخشی است که هنوز مقاومت می‌کند.

این نمایشگاه، حاصل دیالوگ با هنرمندانی است که قطعیت را ترک کرده‌اند و به‌جای آن، به تجربه، ناتمامی و خلق مداوم وفادار مانده‌اند؛ صدایی از درون آن بخشی که هنوز در حال دگرگونی و گذار است.

نمایشگاه گروهی «نه هنوز انسان / نه دیگر عروسک»

کیوریتور: مهرنوش کمند / رامین سعیدیان

آرتیست‌ها:

سپیده آزاد / علیرضا آستانه / شقایق احمدیان / نجمه پاشایی / محمد جعفر پاکروان / مریم تخت‌کشیان / هومن ترابی / حسین تمجید / مریم جهانی / شقایق جهانبانی / سعید چلنگر / ادی حکمی / مینا حسنی / فائقه خراسانی / حمیدرضا خردمند / رتوفه رستمی / امیرمهدی زاهدی / هدی زرباف / محمودرضا زندپور / سارنج / فاطمه سلخور / علی شایسته / مهدی عابدینی / پگی عباسپور / پریسا عباسی / نجوا عرفانی / علیرضا غلامی / علی قطره / صالح کاظمی / امیر کمند / شهرزاد گل‌محمدی / غزل مروی / مولود مظاهری / نفیسه معینی / عاطفه نام‌آور / نیک آزاد / نبراس هویزای / عادل یونسی /

۱۷ مرداد تا ۷ شهریور ۱۴۰۴

گالری ایوان

ایوان

علیرضا غلامی

در روند بزرگ شدن، انسان لایه‌لایه بر خود می‌افزاید—نقش‌هایی برای بقا، مهارت‌هایی برای پذیرفته شدن، و سکوت‌هایی برای مطیع ماندن. این فرایند، اغلب با فاصله گرفتن از خویشتن آغازین و خام همراه است؛ آن بخشی که در کودکی بی‌واسطه، جسور و بی‌واهمه بود. اثر حاضر، تجسمی از این پیکربندی چندلایه است—جسمی برساخته از تکه‌ها، رنگ‌ها و بافت‌های ناهمگن که در کنار هم، شخصیتی تازه اما ناپایدار می‌سازند. با نگاهی بیرونی، این کار همچون بدنی‌ست که الحاق‌های مکرر هویتی را حمل می‌کند؛ پیکره‌ای نرم اما ناآرام که رد پای انکارها، سازگاری‌ها و اشتیاق‌های خاموش شده را در خود نگه داشته است.

نجوا عرفانی

قایقی در ناکجاآباد و ساحلی که در دوردست هم نشانی از آن نیست،
آدمهایی که سفر و خطرهایش را به جان خریده‌اند و جست‌وجو را انتخاب کرده‌اند، کاراکترهایی گاه مضطرب و گریان،
گاه سرخوش و گاه کنجکاو، حیرت‌زده، منزوی، گاه خیره در چشم مرگ،
به دنبال زندگی یا کمال! (آنچه سخت به دست می‌آید).

این تکه تصویری است از دنیای معاصر و عروسک‌هایش که مانند پینوکیو، انسان شدن را آرزو می‌کنند.

فائده خراسانی

کودک بودن همیشه به معنای بازی، امنیت و صدای خنده نیست.

برای برخی، کودکی نه آغاز است، نه پناه؛ تنها وقفه‌ای است میان رنج‌هایی که از پیش شروع شده و آینده‌ای که قرار نیست شبیه دیگران باشد.

هویت این کودکان، در تعلیق است.

نه آن قدر کوچک‌اند که نادیده گرفته شوند، نه آن قدر بزرگ که جدی گرفته شوند.

نه ریشه در جایی دارند، نه بالی برای رفتن.

معلق میان خاک از دست‌رفته و سرزمینی که به آن تعلق ندارند.

معلق میان لهجه‌هایی که هیچ‌کدام، زبان مادرشان نیست.

میان مرزهای بسته و نگاه‌های مشکوک، میان تبعیض و فراموشی، کودکانی شکل گرفته‌اند که نه اجازه دارند کودک باشند، نه اجازه دارند انسانی کامل تلقی شوند.

«هویت معلق» جایی است که آدمی در آن نه خود را بازمی‌یابد، نه توسط دیگران شناخته می‌شود. وضعیتی موقت که طول می‌کشد؛ طولانی‌تر از آن‌چه کودکی دوام دارد.

آن‌ها با نام‌های نانوخته، با زبان‌های در گسست، و با چهره‌هایی که مدام باید اثبات کنند «کی هستند»، در جهانی زندگی می‌کنند که جای بودن برایشان نیافته.

نه هنوز انسان، نه دیگر عروسک؛

نه جایی برای بازی، نه جایی برای اعتراض.

تنها زیستن در میانه، در جایی که نه آغاز است و نه پایان.

نه خاکی برای ریشه، نه آسمانی برای پرواز.

محمودرضا زندپور

به قول رومن گاری در هر انسانی دوگانگی و روان پریشی وجود دارد (اشاره به رمان دن کیشوت) جنبه های آرمانی و واقعی که در تضاد هم هستند. پس اگر در هر انسانی دن کیشوت وجود دارد باید پینوکیو هم وجود داشته باشد. پینوکیو سمبل دروغ است که خود از دل دروغی برخاسته، عروسک چوبی که تبدیل به انسان میشود. رسانه این قابلیت را دارد، دروغ. دروغ بزرگترین پیامی است که از رسانه انتقال و به زندگی ما منتقل میشود. نقاشی هم از همین رسانه ها است.

مریم تخت کشیان

میان

تأملی ست بر زیستن در مرز واقعیت و ساختگی بودن؛ بر ناسازگاری درونی و مکانی که انسان را در خلأیی مفهومی رها می‌کند—جایی که نه بازگشتی به گذشته هست و نه استقراری در اکنون

شهرزاد گل محمدی

در این اثر، به فرآیند لطیف اما پر قدرت دگرگونی درونی می‌پردازم؛ سفری برای کنار زدن لایه‌هایی از هویتِ تحمیل‌شده، باورهای نهادینه‌شده و نقش‌هایی که اجتماع و روابط بر من نقش زده‌اند. با استفاده از فرم‌های ارگانیک و سطوح چندلایه، تأثیر نیروهای نادیدنی‌ای را واکاوی می‌کنم که در سکوت و تداوم، شکل‌دهنده‌ی من امروز بوده‌اند.

پیکر مرکزی اثر، از درون برمی‌خیزد؛ نه در مقام قربانی محیط، بلکه به‌مثابه موجودی توانمند که در حال بازتعریف مرزهای خود است. دست‌ها در اینجا نقش راهنما و تکیه‌گاه را بازی می‌کنند؛ همچون امتدادهای ناخودآگاه، که موجود را در عبور از گسست و رسیدن به وضوح درونی همراهی می‌کنند.

این اثر، فراتر از یک روایت شخصی، به تاملی فراگیر در باب «شدن» بدل می‌شود؛ لحظه‌ای که در آن، خالق و مخلوق در هم می‌آمیزند، و هویت نه دیگر امری داده‌شده، بلکه تجربه‌ای ساخته‌شده و انتخاب‌شده است.

مولود مظاهری

در جهان ناپایدار امروز، میان بایدها و نبایدها، میان آنچه هستیم و آنچه وانمود می‌کنیم، جایی هست که انسان معاصر ایستاده؛ بی‌قرار، معلق و ناتمام.

پینوکیو، در این روایت، دیگر کودک چوبی ساده‌ای نیست. او بازتابی است از انسان امروزی—در تقلائی مداوم برای شکل دادن به هویتی که مدام از او فاصله می‌گیرد. نه هنوز انسان است، و نه دیگر عروسک. در همین تعلیق، معنا شکل می‌گیرد.

اثر من تلاشی است برای لمس این مرز ناپایدار؛ فضایی میان دروغ و حقیقت، صمیمیت و تظاهر، و میان هویت‌های در حال شدن.

سعید چلنگر

سوار بر خویشتن

این اثر بازتاب پرسشی است که از دل تجربه‌ی زیسته سربرمی‌آورد: آیا می‌توان خویشتن را بیرون از الگوهای تثبیت‌شده، بازشناخت و دوباره ساخت؟

در جهانی که ساختارهای مسلط، هویت را در قالب‌های از پیش تعیین‌شده می‌ریزند، انتخاب فردی نه در تبعیت صرف، که در عبور معنا می‌یابد—عبوری تأمل‌برانگیز، از میان آنچه درونی کرده‌ایم: هنجارها، روایت‌ها، خواست‌ها و تصویرهای انسان کامل.

اینجا، «سوار شدن» نه استعاره‌ای از سلطه، که کنشی آگاهانه برای هم‌زیستی و هدایت است. فرد نه صرفاً می‌گریزد و نه خود را بی‌مهار رها می‌کند؛ بلکه در تلاشی پرتنش، می‌کوشد تا نظمی مستقل بنا کند—نظمی که نه بر انکار صرف استوار است و نه بر پذیرش بی‌چون‌وچرا.

اثر، وضعیتی معلق را به تصویر می‌کشد: جایی میان هنجارهای موجود و امکان صورت‌بندی ارزش‌هایی نو. سواری که هم همراه است و هم مهارگر، در حال یافتن راهی است که نه تماماً درون نظام‌های مسلط قرار دارد، و نه بیرون از آنها، بلکه در میانه، بر لبه‌ای باریک از انتخاب و تأمل، بنا می‌شود.

ما در میانه‌ایم؛ نه در آغاز، نه در پایان—ایستاده‌ایم میان زوال نظم‌های پیشین و امکان نظمی که هنوز رخ نداده.

آیا جسارت آن را داریم که بر این ویرانه‌ی آشنا، چیزی بی‌سابقه بنا کنیم؟

عاطفه نام آور

سه پرده با دماغ اضافه

پینوکیو مدت‌هاست خودش را کنار کشیده. آن‌چه باقی مانده، فقط دماغ اوست — چیزی که دیگر نه به دروغ ربطی دارد، نه به وجدان.

در این مجموعه طراحی‌ها، دماغ‌ها نقش بازی می‌کنند. روی چهره‌ها می‌نشینند، وانمود می‌کنند که شخصیت‌اند، که معنا دارند، که واقعی‌اند. و ما، شاید با کمی دل‌سوزی، شاید با کنجکاوی، نگاهشان می‌کنیم.

هر تصویر، یک صحنه است. و هر صحنه، تکراری‌ست از بازی با چیزی که به ظاهر هویت دارد — اما از بیرون آمده، چسبیده، ناتمام و کمی خنده‌دار. دماغ‌ها در این‌جا فقط نماد نیستند، بلکه خودِ نمایش‌اند.

چهار پرده با دماغ اضافه تماشای همین وانمودهاست؛ جایی میان سرگرمی و پوچی، میان بی‌اهمیت‌بودن و تلاش برای دیده‌شدن. نه خیلی جدی، نه خیلی شوخی. فقط همان‌طور که هست...

حمیدرضا خردمند

انسان معاصر، در جریان کشف و بازاندیشی هویت خویش، با جهانی روبه‌روست که هر روز بیش از پیش در تار و پود نظام‌های صنعتی و وابستگی‌های فناورانه تنیده می‌شود. در این مسیر، پیوندهای طبیعی ذهن و بدن با محیط پیرامون دچار اختلال شده و تنشی پنهان اما فزاینده، زیست انسانی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

این گسست، که ریشه‌های آن به نخستین مواجهه‌های کودک با جهان مصنوع بازمی‌گردد، به تدریج فاصله‌ای روبه‌گسترش میان انسان و طبیعت پدید می‌آورد؛ شکافی که او را به درون نظامی مکانیکی می‌کشاند و وضعیت زیست فردی را در مرزی نامرئی، میان انفعال ذهن و فرسایش طبیعت، به تعلیق وامی‌دارد.

فاطمه سلخور

سازگاری بخشی از ورود به بطن انسانیت و مفهوم اختیار است؛

و با تامل بر اراده و تغییر،

میل به شکل گیری و شکل دهنده بودن همواره باقی است.

شقایق احمدیان

پینوکیو استعاره ای از دو وجه که در دید من پر رنگ ترند

جادوی ساختن را که زیسته ام

و فریب جماعتی که خورده ام

و قدرت انتخاب انسان بودن که برگزیده است و دشوار

شجاعت خودت بودن

قدرت این را میدهد که به بقیه هم کمک کنی تا نقاب بردارند

علی قطره

میوه ی جاودان حقیقت

گس است و گاهی شیرین

تحریف پذیر و گاهی تحریف ناپذیر

حقیقت به درست و غلط تعریف میشود

مهم نگاه بیننده است که تا چه ژرفایی میتواند آن را ببیند و درک کند

میوه ی جاودان حقیقی مزه ی قابل پیشبینی ندارد

اما شکفتن و زیستن حقیقت بحث دیگریست

اگر جرات چیدن آن میوه ی هستی بخش را داشته باشیم

میتوانیم و سزاور آن هستیم که زندگی اش کنیم

مینا حسنی

من مادر پدرم بودم

شمایلی تک‌چهره، دور، ناشناس و دست‌نیافتنی و همواره غایب. زنی که نه من، و نه پدرم هرگز او را ندیده‌ایم و تنها تصورمان از او خلاصه می‌شود به همین تصویر که نسخه ای از عکس شناسنامه‌اش بود و پس از مرگش به‌طور اتفاقی به دستمان رسید.

از آن عکس با تکنیک سایانوتایپ نسخه‌برداری کرده‌ام؛ چاپی که با رد پای زمان و نور سر و کار دارد و کنشی‌ست برای احضار چیزی از گذشته به حال، یادآوری خاطره یا فراخواندن «آن»ی که دیگر نیست. تصویری که ساخته‌ام، بیش از آن که بازنمایی چهره باشد، تجسم «غیاب» است؛ نوعی مواجهه با فقدانی که در حافظه خانوادگی مان رسوب کرده.

هویتی که اینجا ظاهر می‌شود، ایستا یا تعریف‌پذیر نیست. در نظریه‌های معاصر، هویت نه به‌مثابه جوهر، که به‌عنوان فرایندی در حال شدن فهم می‌شود؛ و همواره میان نقش‌ها، نسل‌ها، غیاب و حضور، خاطره و خیال و تمناها معلق است. برای من، ساختن این تصویر فقط تمرین یادآوری و معنابخشی نبود، تلاشی بود برای زیستن در این تعلیق، و بازتعریف خویشتن در جهانی که مرزهایش مدام جابه‌جا می‌شود.

نجمه پاشایی

«شهر برای هر کدام از ما معنای متفاوت دارد، برای همین من شهرهایی می سازم متنوع با خانه هایی قابل حمل و نقل شبیه دکورهای تاترهای دورگرد. شهرهای من یک ایده ی سرگردان هستند که خیلی ها را به یاد شهرهای کارناوالی پینوکیو می اندازند ، شهری که پینوکیو فریب رنگ و لعاب و جذابیت های جسمانی آن را خورد و به هیبت حیوانی در آمد . شهرهای من برای سکونت ساخته شده اند اما هیچ انسانی در آن زیست نمی کند و شباهت آنها با شهرهای باستانی را همین نقطه شکل می دهد.

و من می پرسم که آیا پینوکیو یک کاراکتر اسطوره ای - باستانی ست؟

پریسا عباسی

در جهانی سرشار از انتظارات و هنجارهای تحمیلی، واقعیت هولناکی که زندگی اکثریت را در بر می‌گیرد، مانع دیده شدن حقیقت‌های عمیق می‌شود. جست‌وجوی هویتی حقیقی مثل سفر بین روایت‌های شخصی و توزیع احساسات است؛ گویی هر کدام از ما عروسکی در دست یک بازیگردان باشیم، که در سایه خواسته‌های دیگران محصور مانده‌ایم.

ساختارهای قدرت در اطرافمان فقط ما را از درک واقعیت‌های درونی خود دور نمی‌کنند، بلکه هر چیزی که داریم را تسخیرشده و استعمارزده می‌کنند. حتی تصویری که از خود داریم تحت تأثیر این قدرت‌ها قرار می‌گیرد.

سارنج

آنجا که هویت نه از درون، بلکه از بیرون شکل می‌گیرد، در بستر جبر جغرافیا!
آزادی دیگر امری درونی نیست؛ بلکه خیالیست خاموش شده در مرزهای بدن، بدنی که به سطحی مطیع برای سکوت،
بقا، و پذیرش فروکاسته شده است.

صالح کاظمی

یک بار یعنی هرگز

"اتفاقی که یک بار بیفتد انگار که هرگز نیفتاده

وضعیت بشر در همین یک جمله خلاصه میشود

ما تنها یک بار زندگی میکنیم، بدون تجربه و آمادگی قبلی

و بدون امکان اصلاح اعمالی که انجام میدهیم

حتی در زندگی بعدی هم این امکان را نخواهیم داشت که بفهمیم خوب عمل کرده ایم یا بد!؟

آیا درست انتخاب کرده ایم یا نه!؟"

میلان کوندرا

هومن ترابی

یک ورودی اما نه یک درب ورود

در معمولاً آغازگر لحظه‌ای امن است. اما با تکرار ابزاری که برای دیدن بی‌آنکه دیده شویم همه چیز تغییر می‌کند. در جوامعی که امنیت از مسیر کنترل می‌گذرد، این نگاه پنهانی به عادت تبدیل می‌شود. این عادت هویتی تازه و ناپیدا به ما می‌بخشد. ما آرام آرام یاد می‌گیریم که دیده شدن را با تهدید یکی می‌دانیم و دیدن را با قدرت از دل چنین محاسباتی شهروندانی پدید می‌آیند که در درون خود مأموران کوچکی می‌پروراند، ناظرانی خاموش اما فعال.

در این اثر لحظه‌ای که در آن کنش ساده‌ی نگاه از چشمی به نماینده‌ای از روابط پیچیده‌ی قدرت و ترس و انزوا تبدیل می‌شود. اما فراتر از مفاهیم خلق این اثر برای من نوعی غریزه به همراه داشت، در لحظه‌ای حس می‌کردم خانه یا گذرگاهی بی‌صاحب و را خلق کردم که مدام خودش را می‌پاید

حس دیده شدن بدون حضور کسی برای دیدن.

شقایق جهانبانی و نیک آزاد

در خوانش لکان، پدر بودن نه به معنای فیزیولوژیک بلکه به معنای پرکردن یک جایگاه ساختاری در زبان و جامعه است. «نام پدر» دالی‌ست که کودک را از رابطه دوگانه و چسبیده با مادر جدا می‌کند و او را به جهان قانون، زبان، و دیگری‌ها می‌سپارد. نبود یا نقصان این دال بنیادین، هم در سطح روانی و هم در سطح اجتماعی، سوژه‌هایی سرگردان، بی‌نام، و گاه روان‌پریش پدید می‌آورد. وقتی فرزند نام پدر را بر نمی‌دارد، آن مرجع نمادین برای ساماندهی واقعیت و زبان خود را هم از دست می‌دهد. جهانی که تجربه می‌کند، بی‌نظم و بدون چارچوب‌های مشترک با دیگری‌هاست؛ چون نمی‌تواند واقعیت را به صورت منسجم و هماهنگ با دیگران درک کند، مرز بین خود و دیگری، واقعیت و خیال، محو می‌شود.

مادر در روان کودک، دیگری نخستین است: منبع میل، آغوش گرم، نگاه بی‌پایان. اما کودک برای سوژه‌شدن، باید از این میدان میل عبور کند، گذری که تنها با ورود «نام پدر» ممکن می‌شود: آن که می‌گوید «نه»، آن که فاصله می‌سازد، قانون می‌گذارد، میل را محدود می‌کند. ژپتو اما فقط پدر نبود؛ او هم‌زمان نقش مادر را هم بازی می‌کرد. نه تنها پینوکیو را با دستان خود ساخت، بلکه با او سخن گفت، نگرانش شد، برایش نان فراهم کرد، حتی وقتی سرکشی کرد، بخشیدش. و همین این‌همانی‌ست که خطرناک است. جایی که دال‌های تمایز فرو می‌ریزند، جایی که دیگر نامی برای گرفتن نیست، فقط دستی‌ست که بند را می‌کشد، یا نمی‌کشد.

اگر همان کسی که ابژه‌ی میل است، مانع میل هم باشد چه؟ اگر همان کسی که باید قطع کند، موضوع وصل هم باشد؟ در این صورت، پدر نمادین به پدر خیالی سقوط می‌کند، و کودک/پینوکیو در جهان بی‌مرز خیال سرگردان می‌ماند: نه انسان، نه عروسک

آدی حکمی

در جهانی که مجسمه‌های عمومی اغلب روایتگر قدرت مطلق، قهرمان‌هایی ایستا و روایت‌های مسلمانان، سیلوی وودمن [پینوکیوی زنده نما و بازیگوش و خیال پرداز مصلوب بر صلیب چوبی قرمز رنگ]—مداخله‌ای است در سنتی که هویت را به منزله امری ثابت، مستقل و قطعی می‌پندارد.

این اثر، برخلاف آنچه مجسمه‌های تاریخی، که ایده‌ی تسلط، قدرت و خودکفایی را جاودانه میکنند، ما را در مواجهه با این پرسش بنیادین قرار می‌دهد که آیا هویت فردی/ انسانی می‌تواند به صورت کاملاً مستقل، جدا افتاده و بدون تأثیر متقابل با مفهوم “دیگری” باشد؟

سیلوی وودمن نه نماینده‌ی قهرمانی فردی، که غرق در شیطنت و تجربه‌ی “موقعیت” و “امکان” است. تعلیقی میان هستی و نیستی، خود و دیگری، که هویت را به عنوان پدیده‌ای پیوسته، متاثر و در حرکت می‌کاود؛ مفهومی که از آغاز داستان پینوکیو نیز بنیادین بوده است: هیچ موجود زنده‌ای هویتی مگر در رابطه با دیگران ندارد...

سیلوی در وضعیتی آسیب‌پذیر و در عین حال قدرتمند، ما را دعوت می‌کند تا در آن چه به عنوان هویت می‌شناسیم و به یادبود می‌گذاریم بازنگری کنیم..

سیلوی نه مظهر اقتدار است، نه نماد شکست؛ تنها یادآوری است از بازی بی‌انتهای امکان، تعلیق، و پرسشگری. هویتی که همواره در مسیر فرآیند است.

این اثر ما را برمی‌انگیزد تا درک خود را از رابطه‌مان با هنر، معماری و فضا و وقایع اجتماعی و سیاسی بازبینی کنیم؛ و در نهایت، به جای ستایش تسلط و تثبیت، به قدرت آسیب‌پذیری، بازی بی‌انتهای موقعیت و امکان و شدن “به جای بودن” بی‌الیم...

علی شایسته

خیال توخالی

وقتی بچه بودم، سخت، درگیر تضاد شدم. تضاد بین آرمان‌گرایی افراطی‌ای که بزرگ‌ترها داشتند پیاده‌اش می‌کردند، با میل به تجربه کردن آزاد زندگی. آن وقت‌ها انگار همه‌اش در یک کلاس درس نشسته بودم؛ بدون هیچ زنگ تفریحی. آدم‌بزرگ‌ها به شکل ترسناکی سرسخت بودند. من به مرور یاد گرفته بودم مراقب باشم، و کنار بایستم، تا با «خشم مقدس» پشت چهره‌های سردشان مواجه نشوم، پس حسابی داشتم قواعد و نظم را رعایت می‌کردم.

اما برای خودم دنیای دیگری هم ساخته بودم. دنیایی خیالی. آن‌جا همه‌چیز لیز و لذیذ بود. گاهی که همه‌جا تاریک می‌شد آن‌جا قایم می‌شدم. این طوری توانستم تا حالا بمانم.

این بخشی از یک مجموعه‌ی گسترده‌تر است. اگر بیش‌تر زنده بمانم شاید بتوانم تمام‌اش کنم.